

رویکرد اسلام به جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل در مقایسه با رئالیسم و لیبرالیسم

مجید نجات پور^۱
علی جعفری^۲
علی اصغر ستوده^۳
بهرروز زرین کاوایی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۹/۱۰ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۲/۲۷

فصلنامه آفاق امنیت / سال پنجم / شماره هجدهم - بهار ۱۳۹۲

چکیده

جنگ و صلح از مفاهیم کلیدی نظریه‌های روابط بین‌الملل به شمار می‌روند و تبیین نظام بین‌الملل با استفاده از مفاهیم جنگ و صلح همواره از اهمیتی ویژه برخوردار بوده است. رئالیسم و لیبرالیسم به عنوان دو رویکرد مهم نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل، با توجه به مبانی هستی‌شناسی خویش، دیدگاه متفاوتی در زمینه شکل‌گیری نظام بین‌الملل با محوریت جنگ یا صلح داشته‌اند. اسلام نیز براساس مبانی هستی‌شناسی خویش و به عنوان دینی جهان‌شمول و همه‌جانبه، رویکردی خاص و متفاوت نسبت به روابط بین‌الملل و در نتیجه آن جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل دارد و می‌تواند به عنوان آلترناتیو، دیدگاه نظریه‌های رئالیسم و لیبرالیسم را به چالش بکشد.

این پژوهش در پی بررسی تطبیقی جایگاه جنگ و صلح در نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در مقایسه با دو رویکرد عام و فراگیر لیبرالیسم و رئالیسم به عنوان دو پارادایم مسلط نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل است. فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که دو رویکرد رئالیسم و لیبرالیسم با مطلق‌گرایی در مبانی هستی‌شناسی خویش دو دیدگاه افراطی و تفریطی در ارتباط با مقوله جنگ و صلح در نظام بین‌الملل ارائه کرده‌اند که نظریه اسلامی روابط بین‌الملل با توجه به معقولیت و اعتدال در مبانی هستی‌شناسی خود میرا از این ایراد است. روش تحقیق در این پژوهش توصیفی و تحلیلی و ابزار گردآوری داده‌ها منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

واژگان کلیدی

نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، جنگ و صلح، رئالیسم، لیبرالیسم، هستی‌شناسی

۱. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه اصفهان
۲. کارشناسی ارشد تاریخ دانشگاه اصفهان
۳. کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان
۴. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس



مقدمه

نظریه‌های روابط بین‌الملل دیدگاه خاصی نسبت به ساختار نظام بین‌الملل دارند و در ارتباط با مفاهیم روابط بین‌الملل نظریه‌پردازی کرده‌اند. با توجه به اهمیت ویژه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل، نظریه‌های مختلف دیدگاه خاصی از آن ارائه کرده‌اند که به علت تفاوت در مبانی هستی‌شناسی آنها، متفاوت از یکدیگر است.

رنالیسم با توجه به مبانی هستی‌شناسی خویش در ارتباط با سرشت بشر (بدرشت) و کانون نظریه خویش (قدرت)، جنگ را اصل حاکم بر نظام بین‌الملل و صلح را عارضی می‌داند. لیبرالیسم بر خلاف رنالیسم، سرشت بشر را نیک و اصل حاکم بر نظام بین‌الملل را صلح‌محور می‌داند.

نظریه اسلامی روابط بین‌الملل با اتخاذ رویکردی معقولانه، توانسته تفسیری واقع‌گرایانه‌تر از چگونگی و چرایی نظام بین‌الملل با محوریت جنگ و صلح ارائه دهد که منشأ آن مبانی هستی‌شناسی معقولانه نظریه اسلامی روابط بین‌الملل است.

این پژوهش به بررسی تطبیقی رویکرد نظریه اسلامی روابط بین‌الملل به جایگاه جنگ و صلح در نظام جهانی در مقایسه با دو رویکرد عام و فراگیر رنالیسم و لیبرالیسم، به عنوان دو جریان مهم نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل می‌پردازد.

در بخش اول این پژوهش رویکرد رنالیسم به روابط بین‌الملل و جایگاه جنگ و صلح در این نظریه بررسی می‌شود. بخش دوم پژوهش به بررسی رویکرد لیبرالیسم (به عنوان مهم‌ترین رقیب رنالیسم در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل) به ساختار نظام بین‌الملل و جایگاه جنگ و صلح در این نظام می‌پردازد. در بخش سوم دیدگاه نظریه اسلامی به روابط بین‌الملل و جنگ و صلح ارزیابی می‌شود و در بخش آخر مقایسه‌ای تطبیقی میان سه دیدگاه صورت می‌گیرد.

۱. رنالیسم

واقع‌گرایی که گاه به مکتب اندیشه سیاست قدرت از آن یاد می‌شود، برای مدت طولانی به عنوان پارادایم حاکم در مطالعه سیاست بین‌الملل مورد توجه بوده است. واقع‌گرایی در شکل کلاسیک آن در اثر توسیدید با نام جنگ پلوپنز در ۲۷ قرن پیش منعکس شده است، اما واقع‌گرایی به صورت رویکردی نظری برای تجزیه و تحلیل سیاست بین‌الملل از اواخر دهه ۱۹۳۰ و اوایل دهه ۱۹۴۰ وارد عرصه مطالعه روابط بین‌الملل شد (Smit, 2009:167).



اعتقاد به اینکه نظریه واحدی درباره رئالیسم وجود دارد مورد انتقاد نویسندگانی قرار گرفته است که هم به این سنت علاقه‌مند و هم منتقد آن هستند. به عقیده برخی منتقدان برجسته رئالیسم، «سنت واحدی از رئالیسم سیاسی وجود ندارد، بلکه بیشتر مجموعه‌ای از تنش‌ها، تناقض‌ها، شانه خالی کردن‌ها و تحلیل‌ها وجود دارد که در بستر تاریخی شکل گرفته‌اند (Katzenstein & Keohane, 1998:54)؛ با وجود این می‌توان مبانی مشترکی میان همه شاخه‌های مکتب رئالیسم به دست آورد که در ذیل بررسی می‌شوند.

الف) مبانی رئالیسم

همه رئالیست‌ها به رغم طبقه‌بندی‌های متعدد، در سه موضوع محوری با هم مشترک‌اند: دولت‌گرایی، بقا و خودیاری (Schmidt, 2002:3 - 22). این سه موضوع زیربنای نحله رئالیسم به شمار می‌آید.

- دولت‌گرایی

دولت‌گرایی هسته مرکزی رئالیسم و شامل دو ادعاست: نخست، دولت مهم‌ترین بازیگر است و بقیه بازیگران در جهان سیاست اهمیت کمتری دارند. دوم، «حاکمیت» دولت وجود یک جامعه مستقل سیاسی را مشخص کرده که از اقتدار حقوقی بر سرزمین خود برخوردار است. رئالیست‌ها ادعا می‌کنند که دولت‌ها در شرایط هرج و مرج با سایر دولت‌ها برای امنیت، بازارها، کسب نفوذ و... به رقابت می‌پردازند (Gilpin, 1993:8 - 14). ماهیت این رقابت اغلب در قالب بازی با حاصل جمع صفر تفسیر می‌شود. واقع‌گرایان دولت را بازیگر اصلی صحنه سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند؛ سایر بازیگران مانند شرکت‌های چندملیتی و به طور کلی سازمان‌های غیرحکومتی، در چارچوب روابط میان دولت‌ها عمل می‌کنند (Richard, 2009:675).

- بقا

هدف اولیه همه دولت‌ها بقاست؛ این برترین نفع ملی است که همه رهبران سیاسی باید به آن احترام بگذارند. تمامی اهداف دیگر، مانند توسعه اقتصادی، در درجه دوم قرار دارند. دولت‌مردان برای حفظ امنیت کشور خود باید به اصول اخلاقی سیاست توجه کنند. این اصول اقدامات را براساس بازده آنها ارزیابی می‌کنند تا اینکه بخواهند قضاوت

کنند که آیا عمل یک فرد درست است یا اشتباه (Buzan&, Weaver, 1998:98). رئالیسم نه تنها اصول اخلاقی دیگری برای دولت‌مردان ارائه می‌کند، بلکه به طور کامل مخالف وارد کردن اخلاق به عرصه سیاست بین‌الملل است. از آنجا که بقا در محیطی متخاصم، پیش‌شرط حصول به تمام هدف‌های ملی تلقی می‌شود، بنابراین، تعقیب و کسب قدرت، هدف منطقی و اجتناب‌ناپذیر سیاست خارجی به شمار می‌رود (snidal&eds, 2010:75).

- خودیاری

هیچ کشوری نمی‌تواند برای تضمین امنیت شما مورد اعتماد باشد. در سیاست بین‌الملل، ساختار نظام به دوستی، صداقت و شرف اجازه ظهور نمی‌دهد. فقط وضعیت همیشگی عدم اطمینان، به علت نبود دولت جهانی به وجود می‌آید. همزیستی نیز از طریق تقویت موازنه قوا شکل می‌گیرد. از آنجا که دولت رئالیست به دنبال کسب منفعت بیشتری در مقایسه با سایر کشورهاست، همکاری محدود در تعاملات امکان‌پذیر است (Fearon & Wendet, 2002:165). واقع‌گرایان ضمن تأکید بر قدرت و منافع ملی، بر این اعتقادند که اصولاً از بین بردن گزینه قدرت صرفاً یک آرمان است و مبارزه بر سر قدرت در محیط فاقد [قدرت] مرکزی صورت می‌گیرد (Harrall, 2008:86). سیاست واقع‌گرا در حقیقت به عمل عقلایی انسان در عرصه واقعیت سیاست بین‌الملل اشاره می‌کند و اینکه چگونه دولت‌ها ناگزیر به استفاده از این روش به صورت مکرر می‌شوند. در این شرایط خودیاری برای حفظ و امنیت بقای بازیگران قاعده اصلی نظام بین‌الملل است (Smith, 2009:169).

ب) مبانی هستی‌شناسی رئالیسم

به لحاظ فلسفی، نگرش رئالیسم در مشرب فلسفی «نیبور»، متأله مسیحی، ریشه دارد که انسان را گناهکار، خطاکار و رانده‌شده از بهشت می‌پنداشت. وی معتقد بود انسان بر اثر هیبوط اولیه گناهکار ابدی است. در این باور، انسان به طور ذاتی شرور و قدرت‌طلب است و این قدرت‌طلبی، در دولت‌ها انعکاس می‌یابد و بالطبع، صحنه روابط بین‌الملل به زورآزمایی دولت‌ها تبدیل می‌شود. شارحان اصلی این نظریه هابز، ماکیاوول و هگل هستند (Buzan, 2008:84). از دیدگاه واقع‌گرایان، کل سیاست و سیاست بین‌الملل به صورت مبارزه برای قدرت تعریف می‌شود. در این روند قدرت به



صورت وسیله و نیز هدف در خود مفهوم‌سازی می‌شود. بدین ترتیب قابلیت یک دولت برای انجام کنش و واکنش مربوط به عملکرد قدرتی می‌شود که آن را دارد (Little, 2009:680).

با توجه به مبانی هستی‌شناسی رئالیسم، این جریان تحت تأثیر مبانی هستی‌شناسی خویش، رویکرد خاصی نسبت به جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل دارد که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ج) رویکرد رئالیسم به جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل

طرفداران مکتب رئالیسم جنگ و تعارض میان دولت‌ها را امری کاملاً طبیعی می‌پندارند و همواره بر این نکته تأکید می‌کنند که روابط بین‌الملل از مبارزه بی‌امان و بی‌انتهای برای کسب قدرت که ریشه در طبیعت انسان دارد، نشأت می‌گیرد.

رئالیست‌ها ریشه جنگ را در ذات و سرشت بشر می‌دانند و معتقدند که انسان به دلیل ذات شرور و امنیت‌محورش به دنبال جنگ می‌رود (Buzan, 2008:85). ماکیاول جنگ را جزئی از زندگی بشر می‌داند که از دیدگاه زیست‌شناختی او نشأت می‌گیرد. در اندیشه هابز، انسان به دلیل ترس از دیگران به وضع طبیعی پناه می‌برد و به جنگ متوسل می‌شود (ترس و حسادت). هگل بر این باور است که انسان تنها موجودی است که می‌تواند خود را از وضع طبیعی برهاند؛ از این رو، آگاهانه به سوی جنگ می‌رود و در پی آزادی خویش است. سرانجام مورگنتا نظریه موازنه قوا را مبتنی بر این مفروض می‌داند که در صحنه بین‌المللی همه به دنبال قدرت هستند، از این رو، برای جلوگیری از جنگ و کشمکش نظریه موازنه قوا را مطرح می‌کند (Fearon & Wendt, 2002:68).

بدینسان، صلح و ثبات در نظام بین‌الملل به عنوان پدیده‌ای عارضی و مقطعی تلقی می‌شود که برای حفظ آن باید از تمهیداتی چون موازنه قدرت و بازدارندگی بهره گرفت. اگر همه دولت‌ها درصدد به حداکثر رساندن قدرت خویش باشند، ثبات و در نتیجه موازنه قدرت به وجود خواهد آمد. بنابراین، سیر منطقی قضا یا (در رهیافت رئالیسم) به این صورت است که ذات شریر انسان را به قدرت‌طلبی می‌کشاند و این قدرت‌طلبی در دولت‌ها انعکاس می‌یابد و به تبع آن صحنه بین‌المللی، صحنه زورآزمایی دولت‌ها می‌شود.

تأکید بیش از اندازه واقع‌گرایان به عنصر قدرت سبب شده است که آنان در پاره‌ای موارد متهم به زیر پا گذاشتن اصول اخلاقی شوند. البته بسیاری از واقع‌گرایان معاصر

این‌گونه استدلال می‌کنند که آن سلسله قواعد اخلاقی و سیاسی که در سیاست‌های داخلی به کار می‌رود، لزوماً قابل اطلاق در عرصه سیاست بین‌الملل نیست (Harrall, 2008:88).

۲. لیبرالیسم

با وجود اینکه لیبرالیسم از قرن هفدهم به بعد نفوذ زیادی در سیاست جهانی داشت، ولی اندیشه لیبرالیسم در روابط بین‌الملل عمدتاً در چارچوب نظریات آرمان‌گرایی در فاصله میان دو جنگ جهانی اول و دوم تجلی یافت (Powell, 2009:170). لیبرالیسم مانند رئالیسم نظریه‌ای یکپارچه و منسجم نیست. با نگاهی به اختلافات مهم در سنت لیبرال در مورد موضوعاتی مانند سرشت بشر، دلایل جنگ و اهمیت نسبی که انواع مختلف لیبرال‌ها در انجام این پیشرفت برای افراد، دولت و نهادهای بین‌المللی قائل‌اند، شاید مناسب‌تر باشد به یک لیبرالیسم فکر نکنیم، بلکه چند رویکرد لیبرالیستی را در نظر بگیریم (Dai, 2008:384).

الف) مبانی لیبرالیسم

مهم‌ترین وجه نظریه‌های لیبرال، باور به امکان تحول در روابط بین‌الملل به شکل همکاری، کاهش تعارضات و در نهایت نیل به صلح جهانی است. به طور کلی لیبرالیسم را به چهار شاخه تقسیم می‌کنند: ۱. بین‌الملل‌گرایی لیبرال؛ ۲. ایده‌آلیسم؛ ۳. نهاد‌گرایی لیبرال؛ ۴. نهاد‌گرایی نئولیبرال.

با وجود تفاوت در بعضی اصول، چهار محور اصلی بحث آنها موارد زیر را شامل می‌شود: صلح دموکراتیک (با تأکید بر لزوم تغییر در ساختار سیاسی جوامع برای رسیدن به صلح)؛ فراملی‌گرایی (با تأکید بر ظهور کنشگران جدید در عرصه بین‌الملل و به تبع آن تغییر در سیاست بین‌الملل)؛ تأکید بر نقش تجارت و ارتباطات در کاهش جنگ‌ها و ایجاد صلح؛ نهاد‌گرایی (با تأکید بر نقش نهادهای بین‌المللی برای رسیدن به تحولات معنادار در سطح بین‌المللی) (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۲۷).

ب) مبانی هستی‌شناسی لیبرالیسم

لیبرالیسم که اصل را بر صلح‌خواهی روابط بین‌المللی می‌گذارد، به لحاظ فلسفی و انسان‌شناسی وام‌دار اندیشه‌های فلسفی رواقیون و تعالیم مسیحیت، به ویژه «سن پیر» است که در قرن هیجدهم کانت به آن رنگ فلسفی داد. در حالی که مذهب‌یون رواقی بر سرشت نیک انسان تأکید داشتند و صلح را نوید می‌دادند، کانت عقل را چراغ راه



آینده بشر معرفی کرد. به عقیده وی، انسان به سوی جامعه روشن و آزاد در حرکت است و به صلح ابدی نزدیک می‌شود. بدین ترتیب، در نگرش رئالیسم، دولت‌محوری و قدرت‌محوری، روابط بین‌الملل را بر جنگ استوار می‌ساخت؛ در صورتی که نظریه ایده‌آلیسم می‌کوشید این دو عنصر را (که ریشه‌های جنگ‌طلبی را شکل می‌دهند) از بین ببرد و به جای دولت، انسان و به جای قدرت، انواع روابط اقتصادی و فرهنگی را قرار دهد (Schmidt, 2002:154 - 198).

یکی از مختصات محوری آرمان‌گرایی اعتقاد به این اصل است که عواملی که افراد انسانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد مهم‌تر از عواملی است که باعث تفرقه میان آنها می‌شود. آرمان‌گرایی این موضوع را قبول ندارد که خود دولت منبع ارزش‌های اخلاقی برای انسان‌هاست. آنان ضمن دفاع از نوعی اخلاق جهان‌وطنی، درصدد بوده‌اند افراد را برای ایجاد اصلاحات در نظام بین‌الملل آموزش دهند (Wagner, 2009:36).

به طور کلی لیبرالیسم دولت را به عنوان بازیگر صحنه سیاست بین‌الملل می‌داند، ولی نه تنها به صورت بازیگر اصلی، بلکه بر این اعتقاد است که علاوه بر دولت‌ها باید به بازیگران فراملی نظیر سازمان‌های بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی، انجمن‌ها و رژیم‌های بین‌المللی توجه کرد (Suganami, 2009:340). در ارتباط با وجود نظم در سیاست جهانی، آنان بر این اعتقادند که چنین نظامی لزوماً از سیستم موازنه قدرت سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه نشأت‌گرفته از تعاملات میان لایه‌های زیادی از ترتیبات حاکم یعنی قوانین، هنجارهای توافق‌شده، مقررات نهادی و نیز رژیم‌های بین‌المللی است (Danilovic, 2009:345).

ج) رویکرد لیبرالیسم به جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل

در ارتباط با علل بروز جنگ و عوامل تعیین‌کننده صلح، میان همه گروه‌های لیبرال اتفاق نظر وجود ندارد. یکی از کارآمدترین ابزارهای تحلیلی برای تفکر در مورد تفاوت بین اندیشمندان و دیدگاه‌های مختلف در زمینه گسترده‌ای مانند لیبرالیسم، این است که بین سطوح تحلیل تمایز قائل شویم. برای مثال کتاب انسان، دولت و جنگ اثر کنت والتز به بررسی آن دسته از عوامل خاصه پرداخته است که در سطح افراد، دولت‌ها و نظام بین‌الملل وجود دارد (قوم، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۵). جدول زیر به گونه‌ای دیگر نشان می‌دهد که متفکران لیبرال تا چه اندازه توضیحات مختلفی (در سه سطح تحلیل) برای دلایل جنگ و عوامل تعیین‌کننده صلح ارائه کرده‌اند.

جدول ۱- سطح‌های تحلیل لیبرالیسم

عوامل تعیین‌کننده صلح	دلایل منازعه	چهره برجسته / دوره	«تصاویر» لیبرالیسم
آزادی فردی، تجارت آزاد، پیشرفت، وابستگی متقابل	مداخلات دولت‌ها از لحاظ داخلی و بین‌المللی نظم طبیعت را برهم می‌زند.	ریچارد کابدن (اواسط قرن نوزدهم)	تصویر نخست: «طبیعت انسان»
حق ملی تعیین سرنوشت، دولت‌های باز و پاسخگو به افکار عمومی، امنیت جمعی	ماهیت غیردموکراتیک سیاست بین‌الملل، به ویژه سیاست خارجی و موازنه قوا	وودرو ویلسون (اوایل قرن بیستم)	تصویر دوم: «دولت»
یک دولت جهانی با قدرت کافی برای میانجی‌گری و لازم‌الاجرا کردن تصمیم‌ها	نظام موازنه قوا	جی. ای. هابسون (اوایل قرن بیستم)	تصویر سوم: «ساختار نظام»

منبع: برگرفته از کتاب جهانی شدن سیاست اثر جان بیلس و استیو اسمیت

رویکرد آرمان‌گرایانه که نشأت گرفته از روشن‌فکران ایده‌آلیسم مانند گروسیوس، روسو و... است، به طبیعت جوامع انسانی خوش‌بین است و بر تعهدات و حقوق بین‌الملل تأکید می‌کند. از دید آرمان‌گرایان، امکان رفع جنگ در صحنه بین‌المللی از طریق تقویت قواعد، مقررات و نهادهای بین‌المللی وجود دارد. مطابق نظر آنان، مهم‌ترین عامل جنگ وجود تسلیحات و ابزارهای جنگی از یک سو و ساختار ناقص نظام بین‌الملل جهانی از سوی دیگر است. بنابراین ایجاد سازمان بین‌المللی به منظور حل مسالمت‌آمیز اختلافات و تقویت منافع مشترک میان دولت‌ها و نظارت بر خلع سلاح عمومی ضروری به نظر می‌رسد. به طور کلی اصول مسلم فرض شده در مکتب ایده‌آلیسم به این شرح‌اند:

۱. طبع انسان ذاتاً خوب است و قابلیت نوع‌دوستی و کمک متقابل دارد.
۲. رفتار بد انسان محصول شرارت انسان نیست، بلکه محصول سازمان‌ها و نهادهای نادرست است که انسان را به اعمال خودخواهانه و مضر به حال دیگران وا می‌دارند.
۳. جنگ‌ها معرف بدترین چهره از نظام بین‌المللی هستند.
۴. جنگ اجتناب‌ناپذیر نیست و می‌توان آن را همراه سازمان‌های موجد آن از بین برد.
۵. جنگ مسئله‌ای بین‌المللی است که از بین بردن آن تلاشی فراتر از حد ملی لازم دارد.
۶. جامعه بین‌المللی باید حذف نهادهای جنگ‌خیز را وظیفه خود تلقی کند.



۳. مبانی هستی‌شناسی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل

هر نظریه مربوط به روابط بین‌الملل مبانی هستی‌شناسی خاصی دارد که به رویکرد آن نظریه در ارتباط با ماهیت روابط بین‌الملل قوام می‌بخشد. نظریه اسلامی روابط بین‌الملل هم از این قاعده مستثنا نیست و دارای مبانی هستی‌شناسی خاص خود است. اسلام به عنوان جهان‌بینی الهی و مجموعه معارف موجود در قرآن، سنت، فقه، فلسفه، عرفان، کلام و اخلاق اسلامی دارای هستی‌شناسی خاصی است. هستی‌شناسی رویکرد اسلامی روابط بین‌الملل در چارچوب هستی‌شناسی عام اسلامی قرار می‌گیرد. هستی‌شناسی به این موضوع جوهری می‌پردازد که جهان هستی از چه عناصر و اجزایی تشکیل شده است و چگونه هستی می‌یابد و کار می‌کند. اشیا و موجودات متعامل تشکیل‌دهنده عالم هستی، آفریننده و چگونگی تعامل و واکنش آنها در هستی‌شناسی توضیح داده می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی الف، ۱۳۸۹: ۶۸).

الف) انسان‌شناسی

انسان‌شناسی از جایگاهی ویژه در هستی‌شناسی اسلامی برخوردار است. انسان‌شناسی دینی مبتنی بر وجودشناسی اسلامی است که براساس آن نوعی فلسفه دو بعدی بر نظام آفرینش و هستی حاکم است. وجود خیرها همواره با شرها همراه بوده و خیر و شر در کنار یکدیگر بر نظام آفرینش سایه افکنده‌اند. براساس اصل حکمت بالغه الهی، شر مطلق در نظام آفرینش وجود ندارد، بلکه شر به صورت نسبی همواره مطرح است. اصل بر آن است که نظام هستی هدفدار و غایتمند مملو از خیرها و خوبی‌ها باشد؛ اما در این میان، وجود شر و بدی‌ها را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت؛ هرچند شر در مجموعه هدف و غایت خلقت نیست و از این رو، نسبی است. پدیده‌ای برای برخی می‌تواند شر و فسادانگیز باشد و برای دیگران ممکن است با چهره خیر و نیک ظهور یابد. بنابراین، در نظام آفرینش، شر مطلق منتفی است (مطهری، ۱۳۶۲: ۱۲۵).

وجودشناسی دو بعدی و ترکیب خیر و شر در نظام هستی از دید اسلام، در انسان‌شناختی اسلامی نیز تجلی می‌یابد. انسان از منظر تعالیم و حیانی، موجودی است که ماهیت دوگانه دارد: از یک سو ریشه در خیر و نیکی دارد و از سوی دیگر، با شرها و بدی‌ها همراه است. ماهیت انسان، از منظر تعالیم قرآنی ترکیبی از غرایز و فطرت است که از یک سو ریشه در ملک دارد و از سوی دیگر، در ملکوت. بعد ملکی انسان بیانگر ماهیت غریزی و حیوانی اوست؛ در حالی که بعد ملکوتی او نشان از جنبه روحانی‌اش



دارد. بنابراین، در طبیعت و ماهیت انسان، استعداد و زمینه‌های تمایل به دو نیروی متضاد عقل و شهوت، یا فطرت و غریزه وجود دارد که یکی، او را به عرش می‌رساند و دیگری، زمینه‌های سقوط او را به «اسفل السافلین» فراهم می‌آورد. سرنوشت غایبی انسان در گرو جدال و کشمکش دائم میان دو نیروی فوق رقم می‌خورد. مبارزه و جدال دائم میان نیروی عقل و شهوت، یا فطرت و غرایز و در نهایت شخصیت واقعی انسان، بر این تعامل را تشکیل می‌دهد (مطهری، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۸-۲۳). به طور کلی نفس انسان دارای حقیقت واحدی است اما مراتب، شئون و درجات مختلفی دارد که در طول حیات یک فرد ظهور می‌یابند. از این رو، حقیقت انسان در عین وحدت و یگانگی، نامتعیین است. عدم تعین حقیقت انسان بر این واقعیت مبتنی است که حرکت و سیورورت او نامتعیین و بین خیر و شر در نوسان است. اگر چه اسلام فطرتاً برای انسان، گرایش ذاتی به امکانات حسنه و فطریات قائل است و اصالت انسان، شخصیت و انسانیت او را فطریات و فطرت او می‌داند، با وجود این، امکان انحراف و سقوط از فطرت انسانی و الهی وجود دارد؛ زیرا خداوند انسان را آزاد و مختار آفریده است (مطهری، ۱۳۷۹: ۳۹۳). این دوگانگی «در انسان‌شناختی دینی» در حوزه سیاست‌شناسی و روابط اجتماعی (جامعه‌شناسی) نیز بازتاب می‌یابد. بدین ترتیب، همان‌طور که نگاه دین به انسان از هرگونه مطلق‌انگاری به دور است، در حوزه سیاست و روابط اجتماعی نیز نگرشی مطلق و یکسویه ندارد (دهقانی فیروز آبادی ب، ۱۳۸۹: ۶۰-۵۷).

ب) نظریه سیاست

نگرش کاملاً منفی و مثبت به سیاست و قدرت، با انتقادهای جدی روبه‌روست و اسلام در این زمینه از ارائه تصویری کلی و مطلق فاصله می‌گیرد و به هر دو بعد- مثبت و منفی- توجه می‌کند. در این تلقی، سیاست و قدرت ذاتاً نمی‌تواند مثبت یا منفی باشد، بلکه هدف و چهره واقعی آن را می‌نمایاند. سیاست ابزاری است در دست انسان که اگر به استیلا و غرایز و قوای شهوانی انسان بینجامد، از منظر دینی فاقد ارزش است و اگر این ابزار برای برتری و سیادت قوای عاقله یا به عبارت بهتر، حاکمیت فطرت انسانی به کار گرفته شود، امری درخور توجه و ذی‌قیمت است. بنابراین، ماهیت سیاست بازتاب نوعی دوگانگی است که از ماهیت انسان سرچشمه می‌گیرد. در این تلقی، سیاست صرفاً پدیده‌ای اخلاقی و نیز واقعیتی آکنده از شر و تباهی نیست، بلکه ماهیتی دوگانه دارد که در یک طرف آن، عقلانیت، اندیشه و رفتاری مبتنی بر مصلحت وجود دارد



و در طرف دیگر آن، قدرت طلبی، حسادت و فزون خواهی. هر چند تصویر غایی و حد نهایی این دوگانگی، با مطلوبیت رفتاری مبتنی بر عقلانیت است، اما همواره در این مسیر با نیروی معارضی روبه روست که در قدرت طلبی و فزون خواهی انسان ریشه دارد و بازتاب دهنده غرایز انسانی است (سجادی، ۱۳۸۱: ۶۹). امام علی (ع) در مورد چنین رویکردی می فرماید: «به خدا اگر نبود حضور مردم در صحنه و اتمام حجت به وجود یاوران، و اگر نبود پیمانی که خداوند از دانایان گرفته است تا در برابر شکمبارگی های ظالمان ساکت نباشند و فریادهای مظلومان را لبیک گویند، مهار شتر خلافت را بر گردنش می انداختم...» (نهج البلاغه، خطبه ۵). این نکته به خوبی بیانگر چهره ابزاری سیاست است که از نگاه دین، منزلت آن در گستره اهدافی است که دنبال می کند. بنابراین، سیاست از منظر اسلام، نه آن چهره زشت و نامطلوبی است که ماکیاوول و هابز به تصویر می کشند و نه آن سیمای صرفاً اخلاقی که کانت و اصحاب نظریه آرمان گرایی ارائه می دهند. در این تلقی، آن گاه که سیاست با خرد و عقل آدمی پیوند یابد و زمینه های استیلا و برتری عقل بر شهوت و فطرت بر غرایز را فراهم سازد، چهره های مطلوب و موجه می یابد و زمانی که در مورد تفوق غرایز و امیال شهوانی به کار رود، نامطلوب و بی ارزش خواهد بود.

ج) ماهیت روابط بین الملل از دیدگاه اسلام

تعالیم و آموزه های اسلامی با اتخاذ موضعی میانه در مورد سرشت و ماهیت انسان، روابط بین المللی را با جنگ و صلح همراه می دانند: جنگ برای برتری جویی و صیانت ذات؛ جنگ برای ارضای کسب قدرت و انحصارگرایی و جنگ برای رفع تبعیض و تحقق عدالت اجتماعی. در مجموع از نظر اسلام، جنگ معلول عدم تعادل رابطه فطرت و غرایز انسانی است که در آن غرایز بر فطرت چیره می شود (سید قطب، ۱۳۶۸: ۵۲). از نظر اسلام، عرصه بین المللی باید از حالت آنارشی به نفع شکل گیری نوعی جامعه بین المللی خارج شود و در نتیجه هویتی مشترک یابد که مؤید این معنا باشد که سرنوشت آینده جامعه جهانی به نوع رفتار همگی بازیگران آن مرتبط است. چنین نگرشی بی اعتنایی یا ملی گرایی منفی را تعدیل می کند و نوعی حساسیت بین المللی را پدید می آورد که بازیگران را نسبت به یکدیگر متعهد می سازد. می توان گفت نظریه سعادت، ما را نسبت به آینده نظام بین الملل حساس می کند و لذا باید به هدایت دیگران و اصلاح امور توجه کنیم (افتخاری، ۱۳۸۹: ۳۲۴). از نظر اسلام، مکانیسم

صلح، قطع ریشه‌های جنگ است که عمدتاً با ایجاد رابطه منطقی میان غرایز و فطرت صورت می‌گیرد. انسان‌ها فطرتاً از جنگ نفرت دارند و به صلح و ثبات علاقه‌مندند، اما گزینه برتری‌طلبی و قدرت‌جویی انسان، گاه این خواست عمیق فطری را زیر پا می‌نهد و روابط اجتماعی را به تعارض و جدال می‌کشاند (برزنونی، ۱۳۸۴: ۸۷-۸۶). بنابراین، در روابط خارجی اسلام، نه جنگ اصل است (آن‌گونه که رئالیست‌ها می‌اندیشند) و نه صلح همیشگی است (آن‌گونه که ایدئالیست‌ها باور دارند)، بلکه از نظر اسلام، جنگ و صلح واقعیت عینی تاریخ بشر را تشکیل می‌دهند. در نهایت اسلام با توجه به رسالت جهانی‌اش در مورد دعوت همگان به سعادت و کمال، همواره ایجاد رابطه‌ای صلح‌محور و مسالمت‌آمیز را دنبال می‌کند و در روابط خارجی‌اش با جوامع بیگانه، اصل را بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز قرار می‌دهد (سجادی، ۱۳۷۹: ۹۷). از سوی دیگر، از دیدگاه اندیشه اسلامی، صلح پایدار تنها بر محوریت قسط و عدالت اجتماعی استوار می‌شود و ظلم و نابرابری، مهم‌ترین عامل تهدیدکننده عدالت‌اند، از این رو، اسلام برای رسیدن به صلح عادلانه، مبارزه با ظلم را تجویز می‌کند؛ بنابراین، صلح و رابطه مسالمت‌آمیز، محور شریعت اسلامی است؛ زیرا در پرتو آن می‌توان دعوت دینی انجام داد و از جدال سالم و حکمت و برهان بهره گرفت. از طرفی، صلح در پرتو عدالت استقرار می‌یابد و لازمه تثبیت عدالت، ظلم‌زدایی است که خود مستلزم جهاد اسلامی است. از این رو، از دیدگاه اسلام، روابط اجتماعی صلح‌محور است، اما به این نکته نیز توجه دارد که دعوت به صلح صادقانه، دعوت به عدالت است. هر چند اسلام جهان را به دو قسمت دارالحرب و دارالاسلام تقسیم می‌کند، ولی اصل را بر همزیستی مسالمت‌آمیز و در صورت لزوم جهاد که جنبه تدافعی دارد قرار می‌دهد (فراشی، ۱۳۸۹: ۲۸۱-۲۶۰).

نظریه اسلام درباره مکانیسم تأمین صلح پایدار بر طرحی سه مرحله‌ای استوار است: ۱. طرح نخستین، همان ارتباطات بین‌المللی و بهره‌گیری از قواعد حقوقی عادلانه در روابط ملت‌هاست. اسلام در این مرحله که معمولاً با شرایط استقرار ملت‌ها و دولت‌ها همراه است، پیروی از نظام حقوقی بین‌المللی مبتنی بر عرف و قراردادهای بین‌المللی را لازم می‌شمارد و از مشارکت فعال ملت‌ها در سازمان‌های بین‌المللی بر اساس اصل برابری، حق و عدالت و احترام متقابل استقبال می‌کند. در این مرحله اصول «تفاهم بین‌المللی به معنای تکیه بر قدر مشترک‌هاست و اصول موضوعه، مشارکت و تعاون در مسائل بین‌المللی، برابری دولت‌ها در استیفای حق آزادی، استقلال و حاکمیت، عدم توسل به زور و نفی تجاوز، حمایت از مبارزات



حق طلبانه و جنبش‌های رهایی‌بخش، عدم مداخله در اموری که در صلاحیت اراده ملت‌هاست، مقابله به مثل، لزوم قراردادهای بین‌المللی، حکمیت و حل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی «مبنای روابط صلح‌آمیز دولت‌ها و ملت‌هاست».

۲. اسلام با بهره‌گیری از دو راهبرد «دعوت» و «جهاد» برای آگاه‌سازی و رهایی‌بخشی ملت‌ها و از میان بردن استکبار و آثار آن در مرحله دوم از تز تشکیل حکومت جهانی واحد، و تأسیس یک نهاد حقوقی و حقوق اساسی بین‌المللی دفاع می‌کند.

۳. در مرحله سوم، در روند حرکت به سوی همگونی در فکر، عقیده و آرمان، با ادامه راهبرد دعوت و جهاد، در نهایت زمینه برای اجرای طرح جامعه واحد جهانی و تشکیل امت همگون و امامت شایسته فراهم می‌شود. این طرح آرمانی اسلام در درازمدت جامعه عمل به خود می‌پوشد.

نظریه اسلامی روابط بین‌الملل چون به نظم، نظام و روابط بین‌الملل مطلوب قائل است، هنجاری است؛ به گونه‌ای که در چارچوب این نظریه امکان شکل‌گیری یک جامعه اخلاقی جهانی واحد بر اساس ارزش‌ها، منافع و نهادهای مشترک بشری تحت حاکمیت واحد اسلامی وجود دارد. نظم بین‌المللی مطلوب اسلامی غیرسکولار، اخلاقی و عادلانه است که تعالی و سعادت کل بشریت را تأمین می‌کند. ارزش‌های زیربنای نظم و نظام بین‌الملل اسلامی نیز اعتباری و قراردادی نیستند، بلکه از آنجا که از فطرت انسانی نشأت می‌گیرند، واقعی و قابل کشف و تبیین هستند (دهقانی فیروزآبادی الف، ۱۳۸۹: ۱۴۲). خلاصه اینکه اسلام در روابط خارجی، صلح را قاعده و اصلی همیشگی و جنگ را استثنایی محدود به حالات ضروری و خاص می‌داند. اسلام به صلح و آرامش، در سه حوزه فرد، خانواده و اجتماع توجه می‌کند و می‌کوشد برای استقرار آن راهکارهایی عینی و منطبق با نیازهای انسانی عرضه کند.

از آنجا که شالوده نظریه اسلامی روابط بین‌الملل بر مبنای قرآن کریم و سنت است، در این بخش رویکرد قرآنی به ماهیت روابط بین‌الملل و جایگاه جنگ و صلح در آن بررسی می‌شود.

د) اصول نظریه اسلامی روابط بین‌الملل از دیدگاه قرآن

قرآن کریم به عنوان منبع اصلی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، روابط بین‌الملل را نه بر مبنای مرزهای جغرافیایی، که بر مبنای مرزهای عقیدتی استوار ساخته و سرزمین‌ها را به تبع آن به دارالاسلام و دارالکفر و... تقسیم کرده و مقرراتی در هر مورد مقرر داشته است (خلیلیان، ۱۳۶۸: ۱۵۷). در روابط انسان‌ها از یک سو روابط



مسلمانان را با یکدیگر و از سوی دیگر روابط مسلمانان را با غیرمسلمانان ترسیم کرده است. اسلام دینی جهانی، همگانی و فراگیر است؛ به یک قوم و نژاد، کشور، قاره و منطقه اختصاص ندارد؛ آیین بزرگ انسانی است که برای هدایت و سعادت تمام انسان‌ها و نجات بشریت آمده است؛ سیاست چه در سطح داخلی و ملی و چه در سطح بین‌المللی بخش مهمی در برنامه‌های راهبردی و راهبردهای عملی اسلام به خود اختصاص داده است (فوزی، ۱۳۸۹: ۵۲۳).

در این بخش ابتدا زیربنای قرآنی روابط مسلمانان و کشورهای اسلامی مرور و سپس در نگرشی گسترده‌تر، مبانی قرآنی روابط ملل مسلمان با ملل غیرمسلمان از نظر گذرانده می‌شود.

ه) روابط با کشورهای اسلامی

برای ارتباط با کشورهای اسلامی، اسلام، اصل را بر برادری، همگرایی و وحدت نهاده و منشور برادری را با این آیه شریفه اعلام کرده است: «مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس بین دو برادر خود صلح و آشتی دهید و تقوای الهی پیشه کنید؛ باشد که مشمول رحمت شوید» (حجرات / ۱۰).

این آیه کریمه وظیفه دستگاه سیاست خارجی کشور اسلامی را تلاش برای برقراری روابط و مناسبات برادرانه با سایر کشورهای اسلامی، تحرک دیپلماتیک برای کاهش خصومت‌ها و فاصله بین کشورها، نقش مصلحانه بین کشورهای اسلامی متخاصم و ستیز با سرکشان طغیانگر و تجاوزپیشه برشمرده است. در این خصوص خداوند متعال می‌فرماید: «و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ بپردازند، میان آن دو را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد، و هرگاه بازگشت [او زمینه صلح فراهم شد] میان آن دو به عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد» (حجرات / ۹).

و) روابط با کشورهای غیراسلامی

در زمینه روابط با کشورهای غیراسلامی، قرآن شرایط جنگ و صلح را ملاک برقراری روابط قرار می‌دهد و از برقراری رابطه با کافران ستیزه‌جویی که دین مسلمانان را هدف گرفته‌اند، باز می‌دارد و می‌فرماید: «شما را تنها از دوستی و رابطه با کسانی نهی می‌کند که در امر دین، با شما پیکار کردند و شما را از خانه‌هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد، ظالم و



ستمگر است» (ممتحنه / ۹).

اصل کلی در مقابله با چنین کفاری را مقابله به مثل در جنگ، آن هم به صورت عادلانه، و اجتناب از تعدی و خوی تجاوزگری ترسیم و تأکید می‌کند: «و در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید که خدا تعدی‌کنندگان را دوست نمی‌دارد» (بقره / ۱۹۲).

قرآن تصریح می‌کند که نبرد با کفار بازتاب جنگ‌افروزی خود آنهاست و به ناگزیر مسلمانان را در برابر جنگ‌آفرینی‌شان به مقابله با آنان فرمان می‌دهد و می‌گوید: «با مشرکان، دسته جمعی پیکار کنید؛ همان‌گونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می‌کنند؛ و بدانید خداوند با پرهیزگاران است» (توبه / ۳۶).

قرآن هشدار می‌دهد که مسلمانان نباید فریب ظاهر آنان و تظاهرشان به دوستی را بخورند و دست مودت به سوی آنها دراز کنند و مسلمانان را از طرح اسرار با آنان به شدت بر حذر داشته و درون کینه‌توز دشمنان اسلام را برای مسلمانان بازگو کرده است و بر خیرخواه نبودن آنان تأکید می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید. آنها از هر گونه شر و فسادی درباره شما کوتاهی نمی‌کنند. آنها دوست دارند شما در رنج و زحمت باشید. [نشانه‌های] دشمنی از دهان [و کلام]شان آشکار شده است و آنچه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند، از آن مهم‌تر است. ما آیات [و راه‌های] پیشگیری از شر آنها را برای شما بیان کردیم، اگر اندیشه کنید» (آل عمران / ۱۱۷). «شما کسانی هستید که آنها را دوست می‌دارید، اما آنها شما را دوست ندارند؛ در حالی که شما به همه کتاب‌های آسمانی ایمان دارید [و آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند]. هنگامی که شما را ملاقات می‌کنند [به دروغ] می‌گویند: ایمان آورده‌ایم؛ اما هنگامی که تنها می‌شوند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می‌گزند! بگو: با همین خشمی که دارید بمیرید! خدا از [اسرار] درون سینه‌ها آگاه است» (آل عمران / ۱۱۸). در این آیات و آیه قبل، به وضوح ارتباط نهانی با کفار حربی و مشرکان جنگ‌افروز نهی و خوش‌باوری مسلمین نقطه آسیب‌پذیری آنان اعلام شده است.

ر) رابطه صلح آمیز با کفار

هم‌زمان با این توضیح پرصلابت در برابر کفار حربی ستیزه‌گر، اسلام برقراری رابطه عادلانه با آن گروه از غیرمسلمانان را که سر ستیز با مسلمانان ندارند و راه جنگ و

خون‌ریزی با آنها را پیشه نکرده‌اند، مجاز و احسان و نیکی به آنان و رفتار عادلانه با آنها را روا دانسته است. قرآن در این باره می‌فرماید: «خدا شما را نهی نمی‌کند از نیکی کردن و رعایت عدالت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند. همانا خداوند عدالت‌پیشگان را دوست دارد» (ممتحنه / ۸).

اسلام، مطابق این آیه کریمه، اجازه ایجاد رابطه با غیرمسلمانان را به طور مطلق صادر می‌کند؛ مگر آنان که از در جنگ با مسلمین درآیند و قصد دین و ایمان آنان را کنند. اسلام پافشاری در ستیزه‌جویی را شایسته جامعه اسلامی نمی‌داند و در جای جای قرآن تأکید می‌کند که در صورت مشاهده علایم صلح‌گرایی دشمن متخاصم، مسلمین نیز از در صلح در آیند و به مخاصمه پایان دهند. قرآن تصریح می‌کند: «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح در آی، و بر خدا توکل کن که او شنوا و داناست» (انفال / ۶۱). در آیه دیگر می‌فرماید: «و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است» (بقره / ۱۲۹). هم‌چنین می‌فرماید: «پس اگر [از روش نادرست خود] دست برداشتند [مزاحم آنها نشوید، زیرا] تعدی جز بر ستمکاران روا نیست» (بقره / ۱۹۳). هم‌چنین پس از پایان مخاصمه، امت اسلامی را به پیشه ساختن راه و روشی که کینه‌ها را از میان بردارد و دوستی و مودت را جایگزین آن کند، سفارش می‌کند: «امید است خدا میانتان و کسانی از مشرکان که با شما دشمنی کردند [از راه اسلام] پیوند محبت برقرار کند؛ خداوند تواناست و خداوند آمرزنده و مهربان است» (ممتحنه / ۷). در جمع‌بندی آیات یادشده، سه اصل کلی در نگرش اسلام به روابط مسلمین با سایر ملت‌ها دیده می‌شود که پیش از هر اصل دیگری، روابط بین‌الملل اسلامی را شکل می‌دهند:

۱. ضرورت پای‌بندی به مفاد قراردادهای با ملل دیگر، مستفاد از آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود» و تأسیس یا تأیید قاعده لزوم عقد (مائده / ۱).
 ۲. ضرورت اجتناب از روابط و قراردادهایی که زمینه‌ساز سلطه کفار بر مؤمنین شود، مستفاد از آیه «و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً» و تأسیس قاعده «نفی سبیل» (نسا / ۱۴۱).
 ۳. از دیدگاه اسلام، جهاد برخوردار از ماهیت اصلاحی است و در زمینه دعوت اسلامی قابل تفسیر است؛ از این رو، جهاد با مفهوم دعوت پیوندی تنگاتنگ برقرار می‌کند (نحل / ۱۲۵).
- نفی هرگونه سلطه‌طلبی و خودکامگی و برتری‌طلبی و تشکیل طبقه حاکم فرادست



و طبقه محکوم و فرودست و برده کردن انسان‌ها در سطح جهان و همه جوامع انسانی از اصول گسترش اسلام در سطح جهان است. می‌توان گفت گسترش عدل در روابط میان افراد، نژادها و گروه‌ها از اصول بنیادین اسلام است. اصول عدالت در اسلام جهانی است و هیچ‌یک از حد و مرزها و فاصله‌های ساختگی دست زمام‌داران و منافع‌طلبان را به رسمیت نمی‌شناسد و این عدالت در همه سطوح هم در روابط فردی و گروهی و روابط بین‌الملل گسترش دارد (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۹: ۲۷۱). اگرچه عدالت در فقه روابط بین‌الملل، پس از صلح قابل طرح است، اما ارتباط تنگاتنگی میان این دو وجود دارد. به عبارت دیگر به دلیل آنکه صلح تنها در پرتو عدالت استقرار می‌یابد، اسلام هم به لوازم و ابزارهای استقرار عدالت توجه دارد. بنابراین میان استقرار صلح و عدالت نوعی تلازم و رابطه دوسویه برقرار است (میراحمدی، ۱۳۸۹: ۲۱۰).

وضعیت صلح نخستین اصلی است که فقها بر پایه کنش‌های سیاسی پیامبر(ص) بر روابط دارالاسلام و دارالحرب حاکم می‌دانستند. بر خلاف نظریه مستشرقین که اسلام را دینی ستیزه‌جو تعریف می‌کنند که تنها در سایه شمشیر بسط یافته است، در منظر قرآن، جهاد منحصراً در راه خدا و علیه کسانی مقرر شده است که با مسلمانان می‌جنگند نه علیه کسانی که خواهان جنگ علیه امت اسلامی نیستند. به طور کلی می‌توان گفت جهاد در اسلام حالتی تدافعی دارد نه حالت تهاجمی.

۴. مقایسه رویکرد اسلام به جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل با رئالیسم و

لیبرالیسم

الف) رئالیسم

ماهیت روابط اجتماعی چه در سطح ملی چه در سطح بین‌المللی به صورت جدی تحت تأثیر نگرش به انسان و سیاست قرار دارد. انسانی که ماکیاوول و هابز (رئالیسم) به تصویر می‌کشند، از نظر روابط اجتماعی در چارچوب اندیشه تنازع بقا و داروینیسم اجتماعی جای می‌گیرد. در این تلقی «ترس و حسادت» بنیان روابط اجتماعی است؛ ترس از حذف و نابودی، که نوعی رابطه «گرگ‌گونه» را مطرح می‌کند و حسادت به موقعیت و جایگاه برتر دیگران، که همواره فرد را به سوی تنازع و جدایی دایم سوق می‌دهد (قوام، ۱۳۸۶: ۸۵-۷۹). مکتب رئالیسم با الهام از آموزه‌های انسان‌شناسی، سیاست‌شناسی و جامعه‌شناسی فلاسفه و اندیشمندانی که به ماهیت انسان نگرش منفی دارند، به تجزیه و تحلیل مسائل بین‌المللی می‌پردازد. از منظر این مکتب،



ماهیت روابط خارجی با جدال، تنازع و جنگ داریم بر سر قدرت و منفعت همراه است. صلح و ثبات در میان جوامع بشری، تنها آرمان و آرزویی است که هیچ‌گاه در چنین فضایی آرام و تحت اراده و اختیار انسان‌ها به وجود نخواهد آمد. از دیدگاه رئالیسم، مکانیسم صلح در چارچوب نظریه موازنه قوا و بازدارندگی مطرح می‌شود که عمدتاً خصلتی اجبارگونه و غیرارادی دارد (مورگنتا، ۱۳۷۶: ۳۵-۵).

ب) لیبرالیسم

از سوی دیگر، مکتب ایده‌آلیسم با نگاهی کاملاً خوش‌بینانه به انسان، روابط اجتماعی را اخلاقی و انسانی، به دور از تعارض‌ها تحلیل می‌کند. در این تلقی، ماهیت روابط اجتماعی بر محور اخلاق استوار است و اساساً جنگ، زاییده نادیده انگاشتن اخلاق و اصول انسانی است. بنابراین، مکانیسم صلح عمدتاً در چارچوب تشکیل نهادهای جمعی و سازمان‌های بین‌المللی از طریق همکاری و تأمین اخلاق و اصول انسانی مطرح می‌شود (Schmidt, 2002:184). این نوع نگرش به طبیعت بازیگران صحنه روابط بین‌الملل، ریشه در نظریات خوش‌بینانه کسانی مانند روسو و گروسایوس دارد که به پاک بودن سرشت انسان و گرایش ذاتی وی به نیکی و فضایل معتقد بودند.

ج) اسلام

اسلام با توجه به مبانی هستی‌شناسی خویش، دیدگاه متفاوتی از رئالیسم و لیبرالیسم در ارتباط با ماهیت روابط بین‌الملل و جایگاه جنگ و صلح در نظام جهانی ارائه می‌دهد.

در حالی که رویکردهای واقع‌گرا زوال منابع قدرت را به مثابه کانون‌های مرکزی تولید ناامنی مد نظر دارند یا رویکردهای آرمان‌گرا بر ضعف انگیزه‌های همکاری و نبود منافع مشترک تأکید می‌کنند، مکتب اسلام به گزینه «برتری‌طلبی» اشاره دارد که باعث برهم‌خوردن نظم و امنیت بین‌المللی می‌شود. اسلام به طور کلی مخالف اصل برتری‌طلبی در صحنه روابط اجتماعی و به تبع آن در روابط بین‌الملل است و از آنجا که برتری‌طلبی موجب ایجاد و استقرار ظلم در نظام بین‌الملل می‌شود، به دنبال این موضوع بنیادی است که روابط بین‌الملل باید به گونه‌ای ساماندهی شود که در آن امکان تعریف تقویت سرمایه اجتماعی در عرصه بین‌المللی فراهم آید. اهمیت این عنصر به حدی است که خداوند متعال شرط اصلی پدید آمدن ایمنی از ناحیه ایمان را



عدم آلوده شدن ایمان به ظلم می‌داند (افتخاری، ۱۳۸۹: ۳۰۷-۳۰۱).

اسلام در حرکت جهانی خود برای فرهنگ‌سازی اهمیت زیادی قائل است. اسلام تلاش می‌کند وحدت اندیشه و نظر را میان همه انسان‌ها پدید آورد. اسلام عوامل واگرایی مانند طایفه‌گرایی، نژادپرستی و تبعیض‌طلبی را نفی می‌کند و این اندیشه بنیادین را گسترش می‌دهد که همه انسان‌ها برابر و برادرند و کسی را بر کسی برتری و امتیاز نیست. اسلام معیارهای برابری و یگانگی انسان‌ها را آموزش می‌دهد (سیمبر و قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۹: ۲۷۲). می‌توان از این بحث‌ها نتیجه گرفت که کلیدواژه اصلی در نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در راستای شکل‌گیری صلح و امنیت بین‌المللی، عدالت است. مفهوم جنگ در اسلام همواره با مفهوم «جهاد» قرین است. در اسلام جنگی مشروعیت دارد که منطبق با مفهوم جهاد باشد. جهاد یا جنگ مقدس، جنگ برای دین و در راه حق و دفاع از آزادی‌های والای اسلامی است که به جهاد ابتدایی و تدافعی تقسیم می‌شود. در هر صورت، هدف حقیقی و علت غایی جهاد، صلح قطعی بشریت است که تحت تبعیت و سلطه قواعد آیین یکتاپرستی قرار گیرد. اسلام علت جنگ و منازعه در جامعه بشری را ناشی از فزون‌طلبی، استکبار، تجاوز و تعدی انسان‌ها به حقوق یکدیگر می‌داند. افراد، دولت‌ها و کشورهایی که از حق خود فراتر می‌روند و می‌خواهند حقوق دیگران را از آن خود کنند، زمینه‌های نزاع و جنگ را فراهم می‌کنند.

از آنجا که دیدگاه این سه نظریه در ارتباط با جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل نشأت گرفته از مبانی هستی‌شناسی آن نظریه‌هاست، جدول زیر مبانی هستی‌شناسی این سه نظریه را نشان می‌دهد.



جدول ۲- مقایسه نظریه‌های رئالیسم و لیبرالیسم با نظریه اسلامی روابط بین‌الملل از بعد هستی‌شناسی

مکاتب	سرشت بشر	کانون نظریه	نظریه دولت	اصل حاکم بر نظام بین‌الملل	منطق علی نظریه
رئالیسم	بد سرشت	قدرت	دولت‌محور	جنگ‌محور	قدرت‌طلبی + ترس = جنگ دائم
لیبرالیسم	نیک سرشت	عقلانیت	فردمحور	صلح‌محور	تأمین اخلاق، آزادی، تعاون و همکاری = صلح
اسلام	سرشت دوگانه بشر و ذاتاً نیک‌سرشت	شرع	دین‌محور	وجود صلح و جنگ با هم و تأکید بر اصالت صلح	تقدم فطرت بر غریزه = صلح دائم، تقدم غریزه بر فطرت = جنگ دائم

همان‌طور که جدول نشان می‌دهد، نظریه اسلامی روابط بین‌الملل با دو رویکرد لیبرالیسم و رئالیسم از بعد هستی‌شناسی (انسان‌شناسی، نظریه سیاست، اصل حاکم بر نظام بین‌الملل) متفاوت است.

۵. ارزیابی دیدگاه رئالیسم، لیبرالیسم و اسلام

الف) رئالیسم

از سخنان بسیاری از طرفداران مکتب واقع‌گرایی (رئالیسم) برمی‌آید که قدرت‌محوری و قدرت‌طلبی، انگیزه اصلی و هدف نهایی ملت‌ها و دولت‌هاست. این سخن در اسلام و اندیشه زمامداران واقعی و اندیشمندان مسلمان مورد قبول نیست. هر قدر قدرت اهمیت و آثار مهمی داشته باشد، نمی‌تواند به عنوان هدف اصلی و نهایی تلقی شود و ارزش آن، ابزاری خواهد بود. بنابراین، از نظر ادیان، به ویژه اسلام، قدرت وسیله‌ای است که باید از آن در جهت تأمین اهداف مشروع، حاکمیت خدا و دین خدا و مبارزه با استکبار و ظلم و ستم و تجاوز بهره‌گیری شود. قدرت در نظر اولیای خدا، اگر در مسیر اهداف یادشده و امثال آن قرار نگیرد، هیچ ارزش ذاتی نخواهد داشت.

افزون بر آن، نقدهای دیگری که می‌توان برای این رهیافت برشمرد، به شرح زیرند:

۱. یکی دیگر از انتقادات به ساده‌انگاری و کلی‌گویی این مکتب برمی‌گردد که همه ابعاد زندگی سیاسی را در قالب قدرت خلاصه می‌کند و سایر علل و عوامل مؤثر در سیاست را از قلم می‌اندازد. به بیان دیگر، رهیافت واقع‌گرایی به روابط بین‌الملل، بر اساس مبانی فلسفی مادی و طبیعی است و از این رو نظام بین‌الملل را عرصه تنازع بقا و حکومت اقویا می‌داند که در آن اصالت با قدرت است و قدرت‌های ضعیف محکوم به انقیاد یا نابودی هستند.



۲. تحلیل روابط بین‌الملل براساس نمودها صورت گرفته و توجهی به بودها و حقایق هستی نشده است.

۳. ثبات و آرامش ناشی از توازن قوا در نظام بین‌الملل عین بی‌ثباتی است، زیرا در قاموس رهیافت واقع‌گرایی جایی برای عدالت و برابری وجود ندارد.

۴. در این رهیافت صرفاً یک جنبه از ماهیت سرشت انسانی مورد توجه قرار گرفته و از جنبه انسانی آن و تمایل به همکاری و تعاون غفلت شده است.

به طور خلاصه، گرایش انسان به قدرت‌طلبی، منافع شخصی، پرخاشگری، ثروت‌اندوزی و... هر چند قابل انکار نیست و بخشی از وجود وی را تشکیل می‌دهد، اما پنداشتن این گرایش‌ها به عنوان تمام ابعاد وجودی انسان، ناشی از برداشت یکسویه، تک‌بعدی و غیرمنطبق با حقیقت وجود بشر است. انسان به رغم داشتن این صفات، گرایش‌های دیگری نیز دارد که مظهر همگرایی، همکاری، حقیقت‌طلبی، تعاون، ایثار، نوع‌دوستی و بسیاری از فضایل اخلاقی و معنوی تلقی می‌شوند.

ب) لیبرالیسم

مهم‌ترین ایراد این رهیافت، نگاه یکجانبه‌گرایانه آن به طبیعت جوامع انسانی و کارگزاران روابط بین‌الملل است. این رهیافت نیز مانند رویکرد رئالیستی که تمام توجه خود را روی بعد حیوانی افراد متمرکز کرده بود، با برجسته کردن بعد انسانی، جنبه‌های حیوانی انسان را به حاشیه رانده است. افزون بر آن، اشکالات دیگری وجود دارد که به شرح زیر بیان می‌شود:

۱. رهیافت ایده‌آلیستی بیش از آنکه به هست‌ها توجه کند، به بایدها و هنجارهای ارزشی رفتار می‌پردازد.

۲. در حالی که واقع‌گرایان بیش از اندازه به قدرت تکیه می‌کنند، آرمان‌گرایان آن را نادیده می‌گیرند و معتقد به هماهنگی منافع دولت‌ها هستند.

۳. طرفداران رهیافت ایده‌آلیستی بر خلع سلاح عمومی یا کنترل تسلیحات و تقویت مقررات و حقوق بین‌الملل تأکید می‌کنند، در حالی که تجویز امنیت دسته جمعی برای برقراری ثبات و صلح بین‌المللی در عمل با موانع و چالش‌های متعددی همراه است و سازمان‌های بین‌المللی و هنجارهای حقوقی بین‌المللی تحت تأثیر بازی قدرت‌های بزرگ، کارکرد واقعی خود را ندارند.

ج) اسلام

از ویژگی‌های ممتاز مکتب اسلام در مقام تعریف و عملیاتی کردن «صلح و امنیت» توجه به کانون‌های بنیادینی است که در تضعیف صلح و امنیت واقعی مؤثر واقع می‌شوند. در حالی که رویکردهای واقع‌گرا زوال منابع قدرت را به مثابه کانون‌های مرکزی تولید ناامنی مد نظر دارند یا رویکردهای آرمان‌گرا بر ضعف انگیزه‌های همکاری و نبود منافع مشترک تأکید می‌کنند، مکتب اسلام به گزینه «برتری‌طلبی» اشاره دارد که باعث برهم‌خوردن نظم و امنیت بین‌المللی می‌شود. اسلام به طور کلی مخالف اصل برتری‌طلبی در صحنه روابط اجتماعی و به تبع آن در روابط بین‌الملل است و از آنجا که برتری‌طلبی موجب ایجاد و استقرار ظلم در نظام بین‌الملل می‌شود، به دنبال این موضوع بنیادی است که روابط بین‌الملل باید به گونه‌ای ساماندهی شود که در آن امکان تعریف و کاربرد ظلم به حداقل ممکن برسد. خلاصه کلام آنکه ظلم نکردن، مقابله با ظالم و حمایت از مظلوم اصل اولیه در اسلام است. از جمله ویژگی‌های ممتاز مکتب اسلام در مقام تعریف و عملیاتی کردن «صلح و امنیت» توجه به کانون‌های بنیادینی است که می‌توانند در تضعیف صلح و امنیت واقعی مؤثر واقع شوند.

اسلام به عنوان مکتبی جامع که از ظرفیت مدیریت مناسبات بین‌المللی در عصر حاضر برخوردار است، در مقام تعریف الگوی رفتاری در عرصه خارجی بر اصلی متفاوت تأکید دارد که بنیاد آن را «مساوات حکمی» شکل می‌دهد. منظور از «مساوات حکمی» جریان یافتن قواعد بین‌المللی برای بازیگران مسلمان و غیرمسلمان به شکل واحد است (افتخاری، ۱۳۸۹: ۳۱۱) که این اصل دلالت بر الگوی عدالت بین‌المللی مکتب اسلام دارد. از طرف دیگر نظریه اسلامی روابط بین‌الملل با دیدگاهی واقع‌گرا به نظام بین‌الملل توانسته تفسیری درست از ماهیت روابط بین‌الملل ارائه دهد. برنامه‌های اسلام در ارتباط با مسئله جنگ و صلح در روابط بین‌الملل به نسبت دو رویکرد رئالیسم و لیبرالیسم از پتانسیل اجرایی بیشتری برخوردار است.



نتیجه‌گیری

رتالیسم با نگاهی بدبینانه به ماهیت انسان، سیاست و روابط بین‌الملل (مبانی هستی‌شناسی)، تفسیری بدبینانه از ماهیت روابط بین‌الملل دارد و اصل حاکم بر جهان را جنگ‌محوری و تلاش برای افزایش قدرت می‌داند؛ در صورتی که واقعیت نظام بین‌الملل در بسیاری موارد اصول این تئوری را نقض می‌کند و منافع مشترک بشری فراتر از منافع مشترکی است که رتالیست‌ها به آن در میان یک یا چند واحد سیاسی قائل‌اند. برای مثال، مسائل محیط زیستی (تخریب لایه ازن)، اقتصادی (رشد و پیشرفت تجارت) و مفهوم امنیت جهانی در تئوری رتالیسم نادیده گرفته شده‌اند و به طور کلی اخلاق و ارزش‌های انسانی جایگاه چندانی در تئوری رتالیسم ندارند. یکی از اصول اساسی در نظریه رتالیسم برای حفظ صلح جهانی سیستم موازنه قواست، ولی روندهای موجود در تاریخ عکس این قضیه را ثابت می‌کند؛ همان‌طور که در شکل‌گیری دو جنگ جهانی اول و دوم ناکارآمدی این سیستم به اثبات رسید. از طرف دیگر رویکرد رتالیسم به نظام بین‌الملل رویکردی تقلیل‌گراست که نظام بین‌الملل را به واحدهای ملی تقلیل می‌دهد؛ در صورتی که علاوه بر واحدهای ملی، بازیگران دیگری هم‌چون سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های فرامرزی، شرکت‌های چندملیتی و... نقش آفرینی می‌کنند.

لیبرالیسم با توجه به مبانی هستی‌شناسی خود (سرشت نیک انسان) تفسیری خوش‌بینانه از ماهیت روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد و اصل حاکم بر روابط بین‌الملل را صلح‌محوری می‌داند؛ ولی واقعیات نظام بین‌الملل بعضی از اصول این مکتب را نقض می‌کند. یکی از اصول اساسی تئوری لیبرالیسم اعتقاد به این است که منافع مشترک اقتصادی مانع جنگ میان کشورها می‌شود، در صورتی که تاریخ روابط بین‌الملل در بسیاری موارد این اصل را نقض می‌کند (رقابت میان قدرت‌های جهانی در مسائل غیراقتصادی برای کسب پرستیژ به رغم منافع مشترک اقتصادی). از طرف دیگر رویکرد لیبرالیسم به امنیت بیشتر اقتصادی است، در حالی که تاریخ نظام جهانی در موارد بسیار این اصل را نقض می‌کند (جنگ‌های سرزمینی و پرستیژی). به طور کلی تئوری لیبرالیسم نمی‌تواند دوگانگی‌های موجود در روابط بین‌الملل (جنگ و صلح) و (همکاری و تضاد) را تفسیر کند.

ولی با توجه به اینکه نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در مبانی هستی‌شناسی خود رویه واقع‌گرایانه‌ای پیش گرفته است و با نگرشی منطقی به ماهیت انسان، سیاست و روابط بین‌الملل نگاه می‌کند، در مقایسه با رتالیسم و لیبرالیسم، تبیین بهتری از



جایگاه جنگ و صلح در نظام بین‌الملل ارائه داده است. مبانی هستی‌شناسی نظریه اسلامی روابط بین‌الملل مبتنی بر واقعیات زندگی بشری است و همین مسئله موجب شده است راهکارهای نظریه اسلامی روابط بین‌الملل در ارتباط با جنگ و صلح در نظام بین‌الملل کارایی بیشتری داشته باشد و این دقیقاً همان اصلی است که در رئالیسم و لیبرالیسم رعایت نشده است.

منابع فارسی

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

- افتخاری، اصغر (۱۳۸۹)، «صلح و امنیت بین‌الملل؛ رویکرد اسلامی»، مجموعه مقالات اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، به اهتمام حسین پور احمدی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

- برزونی، محمد علی (۱۳۸۴)، «اسلام اصالت جنگ یا اصالت صلح»، مجله حقوقی، ش ۳۳.

- پور احمدی، حسین (۱۳۸۹)، «جایگاه و نقش اسلام‌گرایی در تحولات سیاسی خاورمیانه»، مجموعه مقالات اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، به اهتمام حسین پور احمدی، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

- جازن، آنتونی اچ و نلی لاهود (۱۳۸۹)، اسلام و سیاست بین‌الملل، ترجمه رضا سیمبر، چاپ اول، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

- چلونگر، محمد علی (۱۳۸۰)، «دیپلماسی پیامبر اسلام»، مجله انقلاب اسلامی، دانشگاه اصفهان، س ۳، ش ۶-۵، بهار و تابستان.

- حامد منتظری، مقدم (۱۳۸۲)، «صحنه‌های صلح و آشتی، درخششی در کارنامه رسول خدا»، ویژه‌نامه تاریخ اسلام، معاونت امور اساتید، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

- خلیلیان، خلیل (۱۳۶۸)، حقوق بین‌الملل اسلامی، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر معارف اسلامی.

- دهقانی فیروزآبادی (الف)، سید جلال (۱۳۸۹)، مبانی فرا نظری نظریه اسلامی روابط بین‌الملل، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، س ۲، ش ۶، تابستان.

- دهقانی فیروزآبادی (ب)، سید جلال (۱۳۸۹)، «اسلام و نظریه‌های روابط بین‌الملل: رویکرد فرانظری»، مجموعه مقالات اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، به اهتمام حسین پور احمدی، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).



- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۷۹)، «سیاست خارجی از دیدگاه امام علی(ع)»، مجله علوم سیاسی، ش ۱۱.
- سجادی، عبدالقیوم (۱۳۸۱)، «اصول سیاست خارجی در قرآن»، مجله علوم سیاسی، ش ۱۵، پاییز.
- سید قطب، (۱۳۶۸)، اسلام و صلح جهانی، ترجمه زین‌العابدین قربانی و هادی خسروشاهی، تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- سیمبر، ارسلان و ارسلان قربانی شیخ‌نشین (۱۳۸۹)، اسلام‌گرایی در نظام بین‌الملل رهیافت‌ها و رویکردها، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- شیرخانی، علی (۱۳۸۱)، «دعوت، جنگ و صلح در قرآن»، مجله علوم سیاسی، س ۴، ش ۱۵، پاییز.
- غلام حسین، زرگری نژاد (۱۳۸۱)، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران: انجمن معارف اسلامی ایران.
- فراتی، عبدالوهاب (۱۳۸۹)، «چارچوب و مبانی روابط دولت اسلامی با نظام بین‌الملل»، مجموعه مقالات اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، به اهتمام حسین پور احمدی، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- فوزی، یحیی (۱۳۸۹)، «اسلام و سیاست بین‌الملل: بررسی دیدگاه امام خمینی(ره) در سیاست بین‌الملل»، مجموعه مقالات اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، به اهتمام حسین پور احمدی، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- قوام، سید عبدالعلی (۱۳۸۶)، روابط بین‌الملل نظریه‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲)، مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلامی، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹)، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا.
- مطهری، مرتضی، (۱۳۶۲)، عدل الهی (مجموعه آثار)، تهران: انتشارات صدرا.
- مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۶)، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌الملل.
- میراحمدی، منصور (۱۳۸۹)، «گفتمان اسلامی و گفتمان جهانی»، مجموعه مقالات اسلام و روابط بین‌الملل (چارچوب‌های نظری، موضوعی و تحلیلی)، به اهتمام حسین پور احمدی، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- هانسون، اریک او (۱۳۸۹)، دین و سیاست در نظام بین‌الملل معاصر، ترجمه ارسلان قربانی شیخ‌نشین، چاپ اول، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).

- Buzan, B., O. Waever, and De, J. Wilde (1998), *Security: A New Framework for Analysis*, Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Buzan, Barry (2008), *From International to World Society? English School Theory and the Social Structur of Globalization*, Cambridge, Uk: Cambridge University Pres.
- Dai, Xinyuan (2008), "Why Comply? The Domestic Constituency Mechanism", *International Organization* 59 (2).
- Danilovic, Resna & joeclar (2009), "The Kantian Liberal Peace (Revisited)," *American Journal of Political Science* 51(2).
- Duncansnidal & eds (2010), *The Oxford Hand Book of International Relations*, Nay:Oxford University Press.
- Fearon, J. and A. Wendt, (2002), "Rationalism and Constructivism: A Skeptical View," in W. Carlsnaes, T. Risse and B. A. Simmons (eds), *Handbook of International Relations*, London: Sage.
- Gilpin, R. (1986), "The Richness of the Tradition of Political Realism", in R. Keohane (ed), *Neorealism and Its Critics*, New York: Columbia University Press.
- Harrall, Andrew (2008), *On Global Order*, Oxford University Prees.
- Katzenstein, P., R. O. Keohane, and S. Krasner (1998), "International Organization and the Study of World Politics," *International Organization* 52(4).
- Little, Richard (2009), "In Internationals Theory from Former Hegemony", in Christen a Reus -smit and Duncan Snidal, eds, *The Oxford Hand Book of International Relations*, Nay: Oxford University.
- Morgenthau, H. J. (1993), *Politics Among Nations: The Struggle for Power and Peace*, Briefedn, Revised by K. W. Thompson, New York: McGraw Hill.
- Powell, Robert (2009), "War as a Commitment Problem", *International Organization* 60(1).
- Schmidt, B. C. (2002), "On the History and Historiography of International Relations", in W. Carlsnaes, T. Risse and B. A. Simmons

(eds), *Handbook of International Relations*, London:Sage.

- Smith, Karen (2009), "Constructing Africa (ns) in International Relations Theory", Paper Presented to the Annual Meeting of ISA -Abreact Puc -rio de Janiro, BRAZIL, July 22.

- Suganami, H (2009), "Narrative Explanation and International Relation: Back to Basics", *Millennium: Journal of International Studies* 37(2).

- Wagner. R. Harrison (2008), "Theory of International Politics", Chapter 1 in *War and the State: The Theory of International Politics*, Ann Arbor: University of Michigan Prees.